

گفت و شنود برترین ممیزه و فضیلت بشری است!

قسمت سوم گفت و شنود با آفرینشگر « گوهر اصیل آدمی »:

پرسش : با سلام دیگر و عرض صمیمانه روز بخیر به شما . باز هم میخوام برای لحظاتی مزاحم تان شوم !

پاسخ : درود بر شما ؛ مهربانی میکنید ؛ مزاحمت نه بلکه لطف الهامبخش و کارنامه روشنگرانه ی وطنی و فراتر است . به من نیرو و شادی و شگوفایی می بخشید . گفت و شنود برترین ممیزه و فضیلت بشری است و یکی از امتیازات بنیانی ی گوهر آدمی !

پرسش :

- راستش من بخش دوم گفت و شنود را وقتی مجددا مرور کردم برایم چنان جالب افتاد که یکبار دگر به کتاب دانشمند معاصر دنمارکی " یوکیم گراف" «1» که پژوهش حجیمی در مورد زندگی فیلسوف بزرگ دنمارکی " سوران کیگارد" نوشته است، مراجعه نمودم . الان ؛ طبق فرموده ی جناب شما ، ما همه به این نتیجه میرسیم که با طرح سوالات و جوابات کوتاه و موجز و عجولانه ؛ تشریح و تصریح مسایل بسیار بغرنج علمی و سایننتفیک به هیچصورت میسر نخواهد بود.

اگر جناب شما اجازه بفرمایید، میخوام با توضیحی نهایت مختصر در زمینه، سوالات بعدی را راه بیاندارم؟

پاسخ : ممنون شما . به اجازه ی تان ؛ پیش از همه میخوام مراتب صمیمانه ترین سپاس ها و تمنیات خود را به آن ارجمندان در رسانه های جمعی و وب سایت ها ابراز دارم که با وجد و شور و شعف بسیار به نشر و اشاعه ی این گفت و شنود پرداختند . حتی اگر مجاز باشم این حد و لمیط تفاهم و همیاری و همسویی را به مردمان بزرگ افغانستان و کافه بشریت تهنیت میگویم . این ؛ یعنی اینکه ما بشر بودن را سزاواریم و میتوانیم درین پویه پیشتر و پیشتر رویم تا همه جهان را گوهر اصیل آدمی فرا گیرد و دنیا و هستی از همه آنچه مرضی و معیوب و آفت زاست ؛ نجات یابد!

پرسش : بزرگوارانه پیشدستی کردید . این من بایست پیشاپیش از ایشان سپاسگذاری میکردم ولی راستش نمیدانم به آن عزیزان خیلی دلبد و گرمی خودم که متأسفانه چشم ها را بسته و گوش هارا کر انداخته اند ؛ چه بگویم ؟

در حالیکه نشریه های شان پر است از کاپی پیست های با اعزاز و اکرام به اصطلاح ترجمه های ایشکوف و پیشکوف ؛ گیورگی و میورگی .. و به همه حال دست پخت های غیر مطمئن و کم از کم غیر انطباقی برون مرزی آنهم با عناوین و علاماتی که با روان اجتماعی

مردمان ما و مردمان دور و بر ما تصادم میکند و زیانمند بودن همچو تبلیغات و نشرات از آفتاب هم روشنتر است !

پاسخ : لطفاً بیحوصله نشوید ؛ اگر گوهر اصیل آدمی ؛ به راستی اسم با مسماست ؛ عزیزان یاد شده را چندان دیر ؛ بی تفاوت نخواهد گذاشت !
وانگهی من آرزو و اراده ندارم وارد گله گذاری ها شوم و یا در صدد تحمیل خویشتن بر کسی باشم . تا زمانیکه حرف از من در میان است ؛ همچو مسایل را لطفاً بگذارید کنار.

سوال - شیوه ی بعضی از کارکرد های شما در آفرینش اثر بزرگ " گوهر اصیل آدمی" و بویژه کاربست هنجار های تحلیلی شما در " یادداشت هایی از یک سفر" با شیوه عمل فیلسوف بزرگ دنمارکی « سوران کیگارد » (1813-1855) «2» مشابهت هایی دارند. آیا انگیزه یا الهاماتی از آثار ایشان داشته اید؟

پاسخ : نخیر به هیچصورت. من این فیلسوف محترم را اصلاً نمی شناسم .

سوال : حق به طرف شماست. زیرا این شخصیت بزرگ که حدود یک قرن دانشمند ناشناخته باقی مانده بود ، و حالا همه دانسته اند ثروتی است که به همه مردم و بشریت تعلق دارد ، کلیه آثارش به زبان دنمارکی بوده و به سایر زبان ها منجمله فارسی دری برگردان نشده است.

"سوران کیگارد" در بزرگترین کوچه ی پیاده رو، در مرکز کوپنهاگن می نشست. به چهره ها و سیما ها ، ژست ها و حرکات عابرین ..؛ ژرف نگاه میکرد و یاد داشت های فلسفی خود را می نوشت.
شما در- یادداشت هایی از یک سفر- تان عین کار را انجام داده اید.

سوران کیگارد " فلسفه ی هستی " را، طوریکه من دریافته ام پیامد رشد و انکشاف فلسفه ی کلاسیک " هیگل" «3» و بعداً شاخه ی منشعب ازان به نام هیگلی های چپی (مارکسیزم) «4» به مراحل و ابعاد مختلف تکاملی تقسیم بندی کرد.
سوران کیگارد نشر جریده ای را بنام " آبیلیکیت" (یک لحظه) تدارک دید و نبشته های خویش را ازان طریق پخش میکرد و به نشر میرسانید. اما متأسفانه توجه ای بر نوشته هایش مبذول نمیشد . روزی نوشت که هرگاه یک فرد در جامعه نوشته هایم را بخواند و به معنایش بداند، برایم کافی است .

این در حالیست که بعد از یک قرن برای بار اول در سال (1993) «مرکز پژوهشی سوران کیگارد» در کوپنهاگن پایتخت دنمارک تاسیس گشت ، و هم اکنون دانشمندان زیادی دران مصروف تحقیقات و پژوهش های علمی اند.
حالا بحث مان هم در گستره ی همین موارد است که به نوشته های جناب شما، هم چنان توجه ی لازمی معطوف نگردیده است. و من فکر میکنم که ما باسواد های بیسواد کم نداریم و از جانب دیگر شوربختانه اکثر زبده های مان هم به درک و فهم معنا ها و اهداف نوشته های شما نمیرسند. چونانیکه سوران کیگارد، که با درنظرداشت زمان و مکان ، با برداشت ها از سیر تحولات و انکشافات علوم و فراورده های ساینس و تکنالوژی در یک قرن قبل از عدم توجه جامعه اش، نسبت به ابداعات نوین فلسفی در ان زمان رنج میبرد؛ شما این همه پژوهش ها و اندیشه پردازی ها را با بکارگیری آخرین فراورده های علوم در جهان و به ویژه

در قرن بیست و بیست و یک ارایه می فرمایید که تصور میکنم برای اینان سخت پیچیده است و هضم آن برای عناصر مورد اشاره کار ساده ای نخواهد بود. آیا چنین نیست؟

پاسخ : یکبار دیگر درود بر شما . من اصلاً نمی فهمم شما از کی و چه شخصیت بزرگ بشری صحبت میفرمائید. در دنیای امروز احاطه داشتن بر تمامی اطلاعات بشری برای فردی چون من ؛ اصلاً غیر ممکن است . اما بنده معتقد شده ام که لزومی ندارد ؛ اندیشمندی در امروز همه آنچه را که گذشته گان سرهم کرده ، نوشته یا تالیف نموده اند؛ مرور نماید یا بداند . ما در شرایطی قرار داریم که خوشبختانه اصل ها و اساسات در حدود وسیعی علماً تثبیت و تسجیل شده اند . ما با اتکا بر این اساسات کانکریت است که گام به پیش می گذاریم ! البته ؛ این بدان معنی نیست که بنده دیگران را از تفحص و کنجکاوی باز دارم . انسان بودن یعنی اینکه چه مقدار تجربیات و یافته ها و دانش های نوع خود در دیروز و امروز را میتوانیم بدانیم و دریابیم . یعنی خلاف گوسفند بودن و اسب و شتر.. بودن که کاری ندارند ؛ دیروز چه خبری بود و همین اکنون بر هموعان چه دارد ؛ میگذرد!؟؟

سوال : آیا اینها بدین معنی هم هست که شما از فلاسفه ای چون هیگل و فویر باخ و کارل مارکس هم اثری نپذیرفته اید ؟

پاسخ : من از حضور شما و خواننده گان عزیز این متون اجازه می خواهم تا سخن خویش در پاسخ به اولین پرسش شما در قسمت نخست این گفتگو را تکمیل نمایم . اینجا کلید قفل کور خیلی از پرسش ها منجمله همین پرسش وجود دارد و عزیزانی که آنرا ثقیل و احياناً بیمورد تلقی فرموده اند ؛ امیدوارم تأمل مجدد بنمایند ! مثلاً درین حد که به فرض محال در کوچه و بیشه ای تشریف ندارند ؛ **درون یک اکادمی اند** که بدبختانه و خیلی هم بدبختانه ؛ سخنگوی آن آدم حقیر و فقیر و بیسواد و دهاتی و کوهی و چوپان و همانندی چون بنده است . میدانم این مورد ؛ اهانتی به ساحت علیا و مقدس ایشان است ؛ ولی اینکه بنده چطور بخت و اقبال تفاهم با ایشان را بیابم ؛ هم امر سخت و صعب و سنگین می باشد و هیچ وسیله و تحفه و تارتق و دستمال و کیسه و لیف هم برای جلب و کسب عنایت و ملاحظت ایشان در اختیار و در تصور ندارم !! در هر حال ؛ در پاسخ به اینکه شما پرسیدید که من چطور به ایده گوهر اصیل آدمی رسیدم ؛ گویا پرت و پلای غیر مسلکی و خارج از صلاحیتی در باره (DNA) ابراز داشتم که برای بعضی از ارباب صلاحیت و تخصص و انحصار ... گران آمد و منجمله شما را از دوام این گفت و شنود بر حذر داشته و در عوض پیشنهاد جالب و درستی را دادند که باید کتاب توسط کدام دانشمند نقاد و متخصص امر مرور گردیده و به دیگران اعلام گردد که قیمت و ارزشی دارد یا چطور ! کمال خوشبختی خواهد بود که شخصیت و یا هم شخصیت های مورد نظر به تعداد زیاد ؛ «گوهر اصیل آدمی» را نه تنها نقد که سلاخی کنند ؛ از ایده های علمی که در پشت تصاویر هنری قرار دارد تا پردازش های ادبی و استاتیک و دراماتیک آنرا به نقد و ارزیابی ی دانشمندان و بزرگوارنه بکشند . اگر چنین کاری نشود ؛ کمال بدبختی برای من ؛ برای « گوهر اصیل آدمی » و تصور میکنم برای مردم افغانستان و همه آنانی خواهد بود که اثر متعلق به ایشان و برای ایشان است !

پرسش : شما که مسلماً درست میفرمائید و عزیزان مورد نظر هم نیت نیکی دارند ؛ اما بنده شخصاً چنان نوات محترمی را که صلاحیت کامل برای چنین نقد داشته باشند ؛ سراغ

ندارم و راستش تا کنون چنان نقد عالمانه و عادلانه در مورد آثار خیلی عادی هم نظر مرا جلب نکرده است ؛ ها ؛ مقداری اتهامات متقابل و جار و جنجال کوچه بازاری و یا « نان قرض دادن » ها گاه گاه بوده است !؟

پاسخ : صمیمانه آرزو دارم ؛ توانایی ها و عنایات در خور و لازمی و ضروری ظهور کند و محقق شود .

ولی پیشاپیش الزامی است عرایض ناقص و وقیحانه و شاید هم ابلهانه بنده در مورد اینکه منظور و مراد و ایده و دیدگاه من در خود واژه یا ترکیب « گوهر اصیل آدمی » چیست ؛ ابراز گردد و تحویل گرفته شود . برخورد بعضی از عزیزان شباهت به متعصبان مذهبی ماتحت انگلیزیسیون دارد ؛ که « خدای بپردی » را به « بپردی » گفتن نمی مانند و به اتهام کفر گویی « کله کت » میکنند !

بر علاوه عده کمی از عزیزان که امکان یافته اند کتاب «گوهر اصیل آدمی» را به دست آورند و زیر مطالعه گیرند ؛ بنابر صمیمیتی که با من دارند ؛ تقریباً در پی خوانش هر زینه و برخوردن به نام و شخصیت هر قهرمان مثبت یا منفی ؛ مثلاً تیلیفون میکنند که این یا آن «واقعی» است یا «انتزاعی» ، فلان سخن و عمل از طفل 8 ساله پیش از وقت است باید اقلأ 12 ساله می بود و.. و... و جالب ترین :

اینکه قصه یک اشتوک است ؛ ما خود ما اشتوک و طفل بودیم و اشتوک و طفل داریم ؛ خیلی چیز های حیرت آور تر ازین را دیده ایم و می بینیم !

پرسش : والله ؛ چه بگویم . به نظرم تمام اینها به این معنی خواهد بود که کتاب « گوهر اصیل آدمی » غیر متعارف بودن خود را نشان میدهد !

پاسخ : شاید . و تصور میکنم انتظاراتی را که به حد بالا ولی طور ناروشن از آن میرود . علاوه خیلی چیز ها به فرهنگ مطالعه و سایر خصوصیات فرهنگی ی کنونی ما بر میگردد . مثلاً یک حرکت ظاهراً ساده ولی خیلی با معنا از یک دوست ؛ پیشتر ها دیده شد . او متن را از انترنیت دانلود کرده و غالباً چند زینه را از اینجا و آنجا مروری کرده بود . آمد و مدعی شد که تمام کتاب را حتی دو یا سه بار خوانده است اما اینکه من چه را خواسته ام در کتاب نشان دهم نیافته است !

مصرانه میخواست من در چند کلمه یا جمله محتوا و معنا و هدف کتاب را برایش تشریح کنم .

تصادفا پرسیدم :

حاجی اول (یکی از بزرگترین قهرمانان گوهر اصیل آدمی) را چگونه آدمی یافتی ؟
دست پاچه شد ؛ گفت : والله چند حاجی را می شناسم ؛ لاکن کدامش اول حاجی شده ؛
نمیدانم !

(DNA) (دای اوکسی ریبو نیوکلییک اسید یا دوزکسی ریبو نوکلییک اسید) در گوهر اصیل آدمی چه مقامی دارد ؟

پرسش : راستی برای خود من هم « گوهر اصیل آدمی » پرسش نی که معما میباشد ؛
 آنهم به دقت علمی در سطح (DNA) ؛ خواهشمندم موضوع را بگشایید ؛ آیا (DNA) به طور
 عام در گوهر اصیل آدمی چه مقامی دارد ؟

پاسخ : برای دوستانی که وقت و حوصله مراجعه به ابتدا را ندارند ؛ میتوانم عرض کنم
 که بنده (DNA) را گوهر پایه ای حیات شمردم .
 ولی اینکه (DNA) برای بشر گوهر پایه ای هست یا خیر ؛ مسکوت ماند ؛ چرا که ... !
 خیر به هر صورت . (DNA) مسلماً گوهر پایه ای حیات حتی در بشر میباشد و جز این
 امکان ندارد . چرا که بدون (DNA) بشری هم وجود ندارد و موجودیت نمی یابد !
 اما - من نمی گویم - پیش از من ؛ جناب دکتر الکسیس کارل ؛ منجمه در آثاری چون
 «انسان موجود ناشناخته» و « تفکرات برای زنده گی » تثبیت فرموده اند ؛ که **نظام غریزی**
 در بشر - تحولی ژرفی کسب نموده و **مدار** آن که در همه جانوران دیگر **بسته و مقدر**
 (دترمینه) میباشد ؛ در بشر جهش یافته و از استقامتی حالت **باز و اختیارکننده گی** پیدا نموده
 است .

متأسفم که حوصله بحث اجازه نمیدهد من به تشریح حد اقل مالیکول زنجیره ای (DNA)
 بپردازم و یا کروموزوم و سلول و نرون و سیناپس و مصطلحات علمی دیگر را که برای
 پاسخ به سوال مورد نیاز است و استفاده میشود ؛ باز کنم .
 آرزومندم عزیزان از منابع کیمیای عضوی ، بیولوژی ، هستولوژی و ژنتیک بهره گیرند
 و یا به فرهنگ های اصطلاحات علمی مربوط سر بزنند و در صورت دسترسی ؛ اصطلاحات
 مذکور را در انترنیت کاوش نمایند .

(DNA) که مخفف دوزکسی نوکلئیک اسید بوده و مالیکولی بسیار مرکب و پیچیده
 زنجیره ای است ؛ شباهت به «تراشه» در تکنولوژی سیبرنتیک و کمپیوتر دارد .
 «تراشه» نام ظرفی از اطلاعات کودیک و دیجیتال میباشد ؛ مانند حافظهء مبلایل ؛ کمره ؛
 «کارت هوشمند» و غیره . منتها ما میتوانیم با ابزار های معین اطلاعات و کود ها را در
 «تراشه» داخل و یا از آن خارج (کاپی - پیست ؛ انستال - دلیت ..) کنیم ؛ اما چنین کاری حد
 اقل تاکنون در (DNA) میسر نیست .

مهندسی (DNA) سخن دیگری میباشد . اطلاعات و کود های (DNA) که عبارت از
 کتاب مهندسی حیات است ؛ محصول میلیونها و به حسابی میلیارد ها سال تکامل هستی میباشد

اگر کشف دکتر الکسیس کارل را به (DNA) تعمیم دهیم ؛ چنین میشود که (DNA)
 همه جانوران به جز بشر ؛ **سخت افزار و نرم افزاری** توأمان «مدار بسته» میباشد که در
 عین حال «خودکار» و «خود تولید» و «خود تکثیر» استند . بدینجهت « ظرفیت» آنها
 بالضروره محدود و متناسب با اطلاعات و کود های ذاتی آنهاست !
 اما (DNA) بشر جهش عظیمی نموده و جایی از مدار آن «باز» گردیده تا اطلاعات و
 کود های معینی را از محیط نیز بتواند در خویش پذیرا گردد . لذا ظرفیت نرم افزاری آن نیز
 متناسباً فزونی یافته است .

بنده در دستنوشته ها پیرامون جهانشناسی ی ساینفیک ؛ این فزونی را « افزوده
 تکاملی » تعبیر کرده و نام گذاری نموده ام .

پرسش : شگفت انگیز است ؛ اصلاً برای من قابل درک و برداشت نبود که شما در
 قسمت نخست مصاحبه ؛ چرا از (DNA) صحبت میکردید . خیال میکنم خیلی از بزرگان ما هم
 حریف این مفاهیم نیستند ؛ اما جوانان حتماً راه این شناخت عمقی و بنیادی را پیدا میکنند !

پاسخ : تشکر . چون در حد یک (DNA) منفرد ؛ تشخیص و تفکیک لابراتواری این امر آسان نیست ؛ لذا تا اینجا باید موضوع را **فرضیه** بدانیم .

بنا بر اینکه از تکثیر تصاعدی (DNA) کروموزوم به وجود می آید و با تکمیل تعداد معین کروموزوم ها سلول تشکیل میشود و باز از تکثیر تصاعدی و در عین حال اختصاصی شدن سلول ها اندام ها ساخته میشود که در جمع آنها ؛ مغز و دماغ هم هست ؛ اینک راه ثبوت فرضیه بالا را در سلول های مغز بشر جستجو میکنیم .

اینکه مغز بشر قدرت گیرندگی و ظرفیت تذخیر اطلاعات را به پیمانۀ چنان عظیم دارد که در هیچ جانور دیگر دیده نمیشود ؛ به این معناست که این ظرفیت و قدرت را (DNA) های اختصاصی شده در سلول های اختصاصی مغز فراهم میکنند ؛ سلول های مغز که بیشتر شان « نرون » نامیده میشوند مانند سایر سلول های ارگانیزم در اساس عبارت از توده ای از (DNA) اند که در اشکال کروموزوم ها تخصصی شده و ژن های فعال مختلفه را با خود حمل و به مقصد میرسانند و سایر بافت های سلولی فقط در خدمت این پروسس میباشند و این عملیات معجزه آمیز را تسهیل و ممکن میسازند .

بنابر این سایر سلول های ارگانیزم بشر هم با سلول های ارگانیزم دیگر جانوران متفاوت است و (DNA) های آنها در برابر اطلاعات محیطی قدرت کنش و واکنش متفاوت از جانوران پیدا مینماید ولو که برای ما و شما و علم امروز هنوز مرئی و معلوم نباشد .

پرسش : کم کم در می یابیم که گوهر آدمی و گوهر اصیل آدمی چه باید باشد . هیجان سخت و اما جانپرووری مرا فرا گرفته .

پاسخ : درود بر شما . لذتی که در کشف و دانستن هست ؛ نظر به تجربه های من ؛ در هیچ نعمت دیگر نیست !

اکنون باید خدمت تان عرض کنم که بنده حتی الوسع از تمامی خرمن های معرفت و دانش و فرهنگ بشری آموخته و تأثیر پذیرفته ام و بدون چنین یادگیری که اصلاً شاید جانوری باقی می ماندم .

اما باید توجه داشت که دانش های ژنتیک و علوم مکمل و متصل به آن در مقیاس هایی که طی نیمه دوم قرن بیستم ؛ شگوفان شد ؛ در زمان نوابغی چون مارکس و دیگران شاید قابل تخیل هم نبود . منجمله کاشفان جوان واتسن و کریک در سال 1953 (DNA) را به تاریخ و به بشریت شناختاندند . «5»

بیانیم بر سر مفهوم «گوهر اصیل آدمی» !

پرسش : درین روزها نظرم به مقاله ای خورد که عنوان داشت (پهلوان زنده خوش است ؛ فرصت نکردم متنش را بخوانم ولی تصور میکنم خیلی های ما « پهلوان زنده خوش استیم » و گویا همه دانش های انسانی را پاس و بر علاوه اعماق مغز و روح و روان تمام خلق خدا را کشف کرده ایم و اینک باید فقط فرمان دهیم ولو بر سنگ و چوب و اصلا بر اوام و خیالات خود !؟

پاسخ : درین استقامت من تبصره ندارم . شما ذیصلاح ترید چون روابط و شناخت و مطالعه بیشتر دارید .

اجازه دهید بیایم بر سر مفهوم «گوهر اصیل آدمی» !

جهش یا موتاسیون که در (DNA) صورت میگیرد ؛ همیشه مثبت و تکاملی نیست .
 خیلی از جهش ها خبیثه و تخریب کننده اند که از جمله زیر تأثیر شعاع های مخرب رادیو
 اکتیف ؛ ماورا بنفش و پرتوهای کیهانی اتفاق می افتند . اما جهش که در (DNA) موجودی
 که آن را بشر ساخته و به سخن قرآن « خلقت دوم » را محقق گردانیده است ؛ جهش نجیبه و
 تکاملی میباشد .

ولی این جهش که مدار بسته اتوماتیسم غریزی را از جهتی باز نموده ؛ از همان آغاز
 مخاطرات به همراه داشته است .

بینایی تند ناگهانی و فوران هوش و عقل در بشر ؛ بلا فاصله ترس و دلهره و اضطراب
 فزاینده به بار آورد . چرا که هنوز میلیون ها سال افت و خیز و تجربه و آزمون در کار بود تا
 بشر محیط و پیرامون خود را تسخیر معرفتی کند ؛ با طبیعت آشنا و مأوس و مألوف شود .
 تنهایی نوعی و بدویت تجربی دست در دست سایر حوادث و فجایع داده روان خام و اولیه
 بشر را در منگنه فشار های طاقت سوز قرار داد .

لذا برای این موجود نو به هوش رسیده ؛ دنیا ؛ دو راه بیشتر باقی نگذاشت ؛ یا اینکه
 چشمان خود را ببندد و در درون خود دنیا و متکای دیگری بسازد و یا انقراض نوعی و نسلی
 را متحمل گردد .

غالباً خیلی از گونه ها و یا نفوس بشری زهره ترق و منقرض گشتند و تنها در گونه ما
 یا اجداد بسی دور ما طبیعت ؛ سپری در برابر سرکشی های عقل و هراس های دم افزونی که
 پدید می آورد ؛ ایجاد کرد و آن ژن و غریزه ایمان بود .

این ژن در آخرین سالهای قرن بیست برای نخستین بار در لابراتوار های ژنتیک دانشگاه
 وینستکانسن ایالات متحده امریکا کشف گردید و لذا به گونه علمی ثابت شد که ایمان جویی بر
 منبع تکیه و توسل به خصوص برای گریز از حقیقت مخوف مرگ و فنا در بشر حالت غریزه
 یافته و به مثابه یک انتی تیز افزوده تکاملی ی هوش و عقل و سایر اطلاعات و مؤثرات بر
 دماغ و روان بشر در آمده است .

پرسش ؛ اینک، من، کم کم بر حکمت آنکه سوران کیگارد چرا برخلاف هیگل و خیلی
 های دیگر ؛ برای بار نخست دین و مذهب را شامل فلسفه ی هستی ساخت ؛ پی میبرم ؛ در
 حالیکه او خود اعتقادی به دین و مذهب نداشت . پس اینکار را به دور از انگیزه های مذهبی
 و به حکم عقل و خرد انجام داده بود .

جناب شما نیز در آثار و یاد داشت هایی از یک سفر، در هندوستان، چنین تمرکز و
 فوکس خردمندانه بر فرهنگ ها، مذاهب ، باور ها و عقاید انسان ها در جوامع بشری داشته
 و به آن پرداخته اید .

پاسخ ؛ سپاسگذار شما . فراتر از این ؛ مسئله بر سر گوهر اصیل آدمی است !
 لذا گوهر اصیل آدمی همان است که در جهش یا موتاسیون اصلی یا همان « خلقت دیگر»
 نصیب بشر گردید .

این حکم تعارضی با اقوال زرین از قبیل اینکه ؛ کار بشر را آفریده است ؛ ندارد . تمامی
 ژن ها و کود های (DNA) به صورت یکدم و یکجا و طور ازلی و ابدی پدیدار و موجود نشده
 اند . این پروسه ادامه داشته و به ناگزیر ادامه خواهد داشت .

وقتی موجودی در طبیعت ناگزیر از کار تولیدی برای تنازع بقا و ادامه زنده گانی اش شد
 ؛ این پروسه عظیم رفته رفته در اطلاعات و کود های (DNA) او نهادینه میشود و حیثیت
 اطلاعات و کود های توارثی را کسب میکند .

چنانکه قرن هایی که بشر در تگنای تعارض و ترس و خوف و دهشت در برابر طبیعت و
 در قبال آگاهی از وحشت مرگ و فنا قرار گرفت ؛ ژن محافظتی و دفاعی ی ایمان در ژنوم او
 پیدایش یافت . ژنی که در هیچ جانور دیگر همانند حتی بسیار دور نیز ندارد .

اینجا فرهنگ معنا و مصداق خود بشر و بشر بودن است!

پرسش : پس این که اصالت گوهر آدمی چنان زایل گردیده که اینک فقط برای مان آرمان رویایی و هنری است ؛ در چه عوامل و سبب هایی نهفته است ؟

پاسخ : قبلاً با صراحت لهجه و قاطعیت تام عرض میدارم که پیدایش ژن ایمان ، ژن های نژادی ؛ ژن های بیماری و سرطانی ... که خیلی ها بعد در ژنوم بشر در مقیاس های نسبتاً محدود تر ایجاد گردیده هیچکدام اصالت گوهر آدمی را متأثر نکرده اند و نمیکند ؛ به طور یک اصل قطعی عرض میکنم که آسیب های وارده بر گوهر آدمی ؛ هیچ آدرسی در طبیعت ندارد !

خصوصیت افزوده تکاملی در بشر که با هیچ رویداد ژنتیک دیگر تغییر ماهیت و تغییر کارکرد نداده اینست که انعکاسات محیط و جهان هستی را با تمامی ریز و درشت آن جذب میکند و مورد پروسس و انالیز قرار داده در آخرین تحلیل در قبال آنها واکنش های به مراتب پیچیده و ذوجوانب نسبت به سایر جانوران اتخاذ مینماید .
بر علاوه این جذب و پروسس و انالیز ندرتا شخصی و فردی باقی مانده و عموماً اشکال و حالات اجتماعی به خود میگیرد و بر علاوه از نسلی به نسل دیگر انتقال میکند . همین پروسه است که با حشو و زوایدی در نهایت ؛ **فرهنگ** نامیده میشود .
درین مفهوم فرهنگ که ویژه بشر است ؛ هم به معنای اجتماع و تاریخ است و هم به معنای تمدن های مادی و معنوی .

پرسش : پس آسیب ها بر گوهر اصیل آدمی به طریق فرهنگ وارد شده و میشود ؟

پاسخ : قبلاً باید عرض کنم که اینجا فرهنگ همان چیزی نیست که فی المثل ساموئیل هانتینگتون در نظر دارد و متکی بر آن تنوری فاشیستی «برخورد تمدن ها» را بیرون داده و نیز آن چیزی نیست که تعدادی از چپ ها و بخصوص مارکسیست ها درک یا تعریف میکنند و مبتنی بر آن فرهنگ را روبنا خوانده تابع زیربنا یا مناسبات تولیدی و اقتصادی قرار میدهند .
اینجا فرهنگ معنا و مصداق خود بشر و بشر بودن است . اینک سوال اینجاست که آیا بشر اولیه که میلیونها سال عمر کرد ؛ میتواندست فرهنگی ایجاد کند که آسیب زنده بر خودش و به خصوص بر کودکان و آینده گانش نباشد ؟

وانگهی بشر قرون وسطایی میتواندست چنین توفیقی داشته باشد ؛ به ویژه که جوامع مربوط در سراسر کره زمین غرق تقسیمات و تضاد های فجیع طبقاتی گردید ؟
حالا نیز آنچه در شرق و غرب عالم وجود دارد ؛ تا حدود 90 فیصد همان فرهنگ های ایجاد شده در قرون اولیه و قرون وسطی میباشد . بر علاوه فلاکتی به نام « امپریالیزم اطلاعاتی » که بهتر است « امپریالیزم فرهنگی » خوانده شود ؛ بشریت امروز را در مقیاس جهانی شست و شوی مغزی و تخدیر و تحمیق و استحمار میکند !

پرسش : مطلب بیحد جدی و حیاتی و تعیین کننده به مقیاس تمام عالم شد . تصور میکنم برای ادامه همین پاسخ یک جلسه کامل دیگر را باید اختصاص دهیم .

پاسخ : بسیار خوب . همین طور به صواب و مطلوب است . بسیار تشکر از حوصله افزایی شما . آرزومندم خواننده گان محترم نیز بیحوصله گی های عادت‌ی را مغلوب کنند !

رویکرد ها:

(1) - کتاب یوکیم گراف نویسنده و فیلسوف دنمارکی، " ساک " (بیوگرافی سوران آبو کیگارد)، کوپن هاگن، سال 2000، به زبان دنمارکی.

(2) - کتاب یوکیم گراف نویسنده و فیلسوف دنمارکی، " ساک " (بیوگرافی سوران آبو کیگارد)، کوپن هاگن، سال 2000،



سوران کیگارد

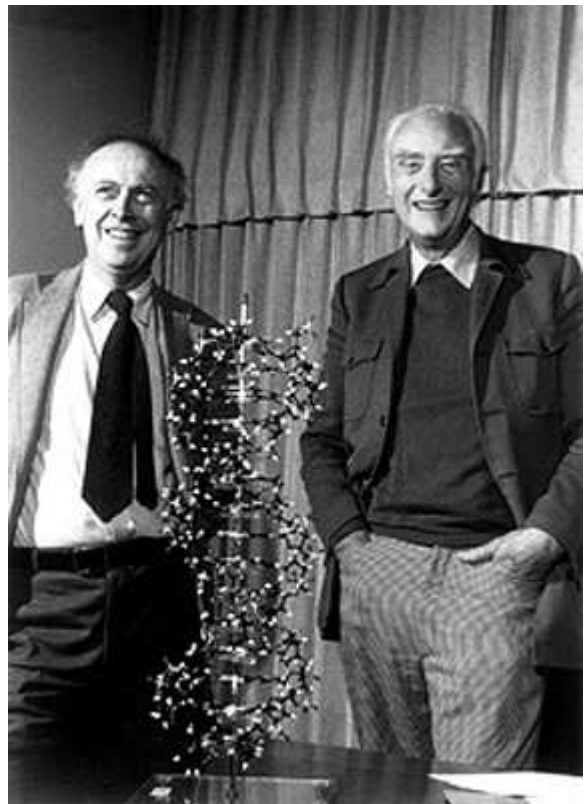
جالب است که باری سوران کیگارد در مورد خودش چنین نوشت:

« نابغه ها مانند آذرخشی اند. با صدای خود دیگران را از خطر بروز توفان هوشدار میدهند. با کارکرد هایشان هوا را پاک ساخته به زندگانی سهولت میبخشند.»

(3) - هیگل فیلسوف کلاسیک آلمانی(1724-1804).

(4) - فلسفه ی مارکسیزم مربوط به اندیشمند و فیلسوف بزرگ آلمان(1818-1883).

(5) - جیمز واتسون 24 ساله اهل شیکاگو و فرانسیس کریک 36 ساله اهل نورتامپتون انگلستان با خوشحالی مفرط از در آزمایشگاه کاوندیش دانشگاه کمبریج خارج شده و با هیجان شدید به گفتگو پرداختند. وقتی دیگر دانشجویان از آنها پرسیدند که مسئله چیست، کریک با استفاده از چند کلمه گفت: «ما راز زندگی را کشف کردیم». در پایان آن روز سال 1953 دو دانشمند ناشناخته، شکل دو رشته ای دواوکسی ریبونوکلوئیک یا همان DNA خودمان را کشف کرده بودند که در داخل آن مارپیچ ها بسیاری از رموز همچون: وراثت، بیماری، کهنسالی و در انسانها هوش و ذکاوت و حافظه نیز نهفته است. البته کسی از آن دانشجویان فکر نمی کرد که آن دو بتوانند به صورت مشترک با موریس ویکینز جایزه نوبل سال 1962 را کسب نمایند. واتسون و کریک تا بدان حد زندگی کردند که توانستند نحوه ی تغییر زیست شناسی، داروسازی و تأثیر آن بر تجارت و صنعت و کشاورزی و همچنین هضم غذا را بواسطه ی کشف تاریخی خود مشاهده نمایند.



واتسن و کریک

عکس ها:

- (1) - در چاپخانه «گوهر اصیل آدمی»
- (2) - نمودی از تبارز ژن ایمان در بشر
- تظاهر ژن ایمان - (3)
- (4) - بساط نذر و خیرات به انگیزش ژن ایمان



